

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد روایتی که، یعنی چهار تا روایت یا در حقیقت سه تا روایت در این مسئله تغییر نرخ درهم یا اسقاط سلطان وجود دارد که تصادفاً هر سه از حضرت رضا سلام الله علیه است و به حسب ظاهر تعارض در آن ها دیده می شود. عرض کردیم مرحوم کلینی یکیش را آورده است و آن دراهمی است که تجوز بین الناس، دومی را نیاورده.

مرحوم شیخ صدوق رحمه الله علیه عکسش، دومی را آورده ولی به این که شیخ کلینی آورده اشاره کرده است اما مستقلاً نیاورده است و سعی کرده جمع بکند، و مرحوم شیخ طوسی هر دو روایت را آورده، یک روایت سومی هم آورده که این دو بزرگوار کلاً نیاوردند. نه کلینی و نه شیخ صدوق. این مجموعه سه تا روایتی است که هر سه هم از حضرت رضاست. آن وقت سوال هم در اینها در یکیش تصریح دارد که سقطت أو تغیرت، در بعضی هایش عنوان اسقاط دارد، اسقطه الناس. آن وقت در یکیش دارد و دو تایش از یک راوی و راوی راوی هم یک نفر است، محمد ابن عیسی عن یونس. در یکیش دارد دراهم التي تنفق بین الناس، در یکیش دارد الدراهم الاولى. همان دراهمی که اول بوده که به اصطلاح الان از سکه افتاده است.

یکی از حضار: این روایت صفار مضمرة است

آیت الله مددی: نه سأله معاوية ابن سعید.

آن وقت این جا روایت معاوية ابن سعید را آقای خوئی اشکال می کند. یک اشکال این است که خود معاوية ابن سعید ظاهراً توثیق ندارد، نجاشی اسمش را برده، اسم کتابش را هم برده و بعد هم آقای خوئی در ترجمه معاوية ابن سعید بحثی را مطرح می کند که وثاقت ایشان را از راه صفوان. ایشان این جا اشکال می کند که این جا معلوم نیست صفوان از اول نقل کرده است. عرض کردم شبیه این بحث را ما در موارد مشابه داریم مثلاً در باب صدوق دارد که روایاتی که از زراره است سندش در مشیخه آمده. حالا در کتاب صدوق

گاهی اوقات این طوری است، سأل زرارۀ ابا عبدالله. یک بحثی کردند که اگر می گفت روی زرارۀ، خب این به مشیخه بر می گردیم اما اگر گفت سأل زرارۀ ابا عبدالله، این حدیث است، به مشیخه برگردیم یا این اصلا مرسل است. آنی که شیخ صدوق بهش طریق دارد آن جایی است که روی زرارۀ باشد. اما اگر سأل باشد نه. انصافا این مطلب روشن نیست. احتمالا حالا دیدم بعضی آقایان نوشتند تفنن در عبارت، فکر نمی کنم تفنن در عبارت باشد، آن را هم فکر نمی کنم.

من فکر می کنم مثلا در این روایت زرارۀ این طوری بوده که عن زرارۀ عن ابی عبدالله قال، در یکیش این طور بوده، عن زرارۀ قال سألت ابعبدالله، فکر می کنم این طور باشد، آن جاهایی که دارد عن ابی عبدالله، گفته روی زرارۀ عن ابی عبدالله. آن جایی که دارد سألت ابا عبدالله، گفته سال زرارۀ ابا عبدالله، دقت فرمودید؟ اما این که خود ایشان مرحوم صدوق دخل و تصرف کرده باشند و تفنن در عبارت باشد، گاهی بگوید روی و گاهی بگوید سأل، فکر نمی کنم تفنن در عبارت باشد. ظاهرا احتمالا دلش می خواسته متن روایت را حتی المقدور حفظ بکند. در متن روایت بود سألت ابا عبدالله، ایشان می گوید سال زرارۀ ابا عبدالله. در یک روایت بود زرارۀ عن ابی عبدالله، گفت عن ابی عبدالله، من فکر می کنم البته عرض کردم چون این نکات بر اثر این که اصولا اصحاب ما در این بحث ها وارد نشدند یعنی از زمان صدوق که قرن چهارم است تا علامه که قرن هشتم است اصلا کلا این بحث ها مطرح نبوده است.

یکی از حضار: به همین مقدار هم تغییر داده

آیت الله مددی: نداده دیگه، آن جا داشت سألت ابا عبدالله، کرد سأل ابا عبدالله، آن جا داشت زرارۀ عن ابی عبدالله، گفت روی زرارۀ عن ابی عبدالله، تغییر نداده که، اگر این مطلب باشد خیلی هم دقیق است. تفنن در عبارت هم نیست. من در آوردی هم نیست.

آن وقت از آن طرف معاویۀ ابن سعید را نجاشی تصریح می کند له مسائل عن الرضا، اصلا ایشان کتابی و سوالات و استفتائاتی از حضرت رضا داشته، سوال داشته و لذا فکر می کنم این دقت مرحوم صفوان است. سألۀ معاویۀ ابن سعید.

آن وقت اگر با آن قرینه خارجی که مرحوم کلینی هم نام کتاب را برده. حالا من نمی دانم اگر کتاب مشهور بوده چرا شیخ طوسی اسمش را نبرده، این را من فعلا نمی دانم چرا نجاشی فقط منحصر اسم کتاب را برده.

.....

علی ای حال کیف ما کان عنایت بفرماید ظاهراً سألهم به قرینه اسم کتاب روشن می شود یعنی سأل الامام الرضا، چون اسم کتاب مسائل بوده شاید به این صورت بوده سألت الرضا، سألت، ایشان تعبیر کرده و سأل معاویة ابن سعید عن الرضا علیه السلام.

البتة سألهم آورده به خاطر قرینه خارجی، یعنی بعبارة اخرى برای حل این روایت به قرائن خارجی فهرستی مراجعه می کنیم. یعنی حتی اگر روایتی داشته باشد مثلاً سألت الرضا علیه السلام کافی نیست. این عبارت نجاشی که کتابی داشته مسائل عن الرضا علیه السلام، به ایشان به عنوان کتاب آورده. این یک قرینه خارجی می شود که آن سألهم، یعنی معلوم است که از همان کتاب است و از آن کتاب باشد از حضرت رضا سلام الله علیه است و بعبارة اخرى این جا حدیث را فقط در عالم حدیث نبینیم. با مجموعه شواهد خارجی ببینیم روایت از حضرت رضا سلام الله علیه است. این راجع به این مطلب.

و بعد هم ایشان فرمودند روایت صفوان دلالت بر وثاقت می کند، روایت صفوان شاهد است اما انصافاً، و عرض کردیم آن نکته اساسیش این است که آن عبارت از منفردات شیخ طوسی است و در عده دارد، در جای دیگر هم اشاره ای بهش ندارد و نجاشی هم هیچ اشاره ای بهش ندارد که مثلاً إذا روی فلان یا ارسل فلان، مضافاً به این که احتمال دادیم آن عبارت فهرستی باشد، رجالی نباشد. حالا دیگر وارد بحث لا یرسل و لا یروون إلا عن ثقة نمی خواهیم بشویم. پیش ما هم این مطلب ثابت است که لا یروون و لا یرسلون إلا عن ثقة روشن نیست اما مردمان بسیار بزرگواری هستند و همین طور که شیخ هم اشاره دارد، چون شیخ دارد که مثل صفوان و ابن ابی عمیر و بزندی و غیرهم. یک کلمه و غیرهم دارد، شیخ طوسی یک کلمه و غیرهم دارد و این دعوای شیخ این را جزء اصحاب اجماع هستند اما ابن ابی عمیر در ذهنم، اما این دعوا را در اصحاب اجماع نیست، این جداگانه است. این را ایشان منحصر در کتاب عده آورده است. عده الاصول. جای دیگر هم حتی اشاره ای بهش ندارد. مثلاً فرض کنید در تهذیب می گوید هذه الرواية مرسل و ارسله ابن ابی عمیر و هی مقبولة مثلاً یا ارسلها صفوان، جایی ندارد. نجاشی هم هیچ جا اشاره به این مطلب ندارد.

یکی از حضار: یعنی تطبیق نکرده.

آیت الله مددی: نه ندارد، اشاره هم ندارند.

و این یک مقداری این دعوا را تضعیف می کند لکن انصافا اجمالا حرف بدی نیست و همین طور که ایشان گفت و غیرهم، عده دیگری هم هستند مثل جعفر ابن بشیر، عده دیگری هم انصافا هستند مثل خود زراره اگر از چیزی نقل بکند. عده دیگری هم هستند که اگر نقل بکنند نقل اینها شاهد قوی است. این را می شود قبول کرد. این قبول است اما این که تعبد به این کلام اینها باشد این مقدار شاهی که الان در اختیار داریم خیلی کم است، این را نمی شود قبول کرد. بله یک قصه ای در خصوص میراث های ابن ابی عمیر است، در میراث ایشان است. آن هم به خاطر این که کتاب هایش را دفن کردند الی آخر مطلب لکن این قصه را نجاشی در شرح حال ابن ابی عمیر دارد در صفوان و بزنی هم ندارد. حالا آن قصه هم ربطی به این قسمت ندارد. ربطی به لا یروون و لا یرسلون إلا عن ثقه ندارد.

پس بنابراین این مطلب آقای خوئی که بگوئیم ارزش ندارد، نه ارزش دارد اما این که توثیق باشد و اعتماد بکنیم نه، یکی از شواهد هست، قابل انکار نیست اما شاهی که بخواهد توثیق مطلق بکند و مورد حجیت قرار بدهد این خیلی روشن نیست.

اجمالا این حدیث سوم را هم داریم. حدیث سومی را یعنی حدیثی که ایشان، این حدیث سوم سقطت او تغیرت دارد، این هم دارد و من دیروز یک توضیحاتی را راجع به این حدیث عرض کردم و کیفیت جمعی که ممکن است و کیفیت جمع مرحوم ابن الولید را که حمل بر وزنش کرد یعنی دراهم اولی یا آن که ینفق بین الناس، آن را حمل کرد بر تقدش، به عنوان نقد آن لکن به عنوان وزن به همان دراهم اولی، وزنی که دراهم اولی داشت نسبت به او حساب بشود لکن انصافا توجیه ابن ولید خیلی روشن نیست و مطلب شیخ رضوان الله تعالی علیه اجمالا حرف بدی نیست، مطلبی را که مرحوم شیخ فرمودند و آن حاصلش این است که اگر ده هزار درهم داشت و می خواست دیگه با پول جدید ده هزار درهم بهش نمی دهند. شاید در آن زمان مثلا رسم بوده مثلا خلیفه جدید که می آمد یک سکه جدید به نام خودش می زد، بعد اعلام می کرد مردم با پول های قبلی دیگه معامله نکنند. با این پول معامله بکنند. معامله ای که مثلا سکه جدید است اسم این خلیفه در آن برده شده است. این احتمال دارد که در آن زمان متعارف بوده و گفته می شده. آن وقت سوال می کند که ما با آن پول قدیم که من از کسی قرض گرفتم چکار بکنیم؟ امام می فرماید با همان مبلغ لکن با پول جدید حسابش بکنید. ظاهرش

این است اما این که مراد دراهم اولیه به لحاظ وزنش باشد، تفره‌ای که دارد خیلی خلاف ظاهر است. مطلبی که مرحوم ابن الولید فرموده خلاف ظاهر است، این راجع به این.

راجع به حل نهایی این روایت، چون مرحوم آقای نائینی، عرض کردم این روایت را مرحوم شیخ کم نوشته. ایشان فقط نوشته دراهم اولیه، آقای خوئی هم همین را نوشتند. مرحوم نائینی رحمه الله علیه راجع به این روایت یک شرح نسبتاً مفصلی دارد. این شرحی که مرحوم نائینی دارند آقایان اگر کتاب ایشان در اختیار ایشان باشد این شرح را در ذیل مسئله آینده آورند، ما الان امر چهارم هستیم این را در امر پنجم ایشان آورده بلکه امر ششم آورده. امر پنجم هم نه، در ذیل امر بعدی آورده. در آن جا به قول خودشان چند تا تنبیه بیان کردند. در ضمن آن تنبیه آوردند، خودشان آوردند، یعنی در ذیل این جا نیست، لذا من ندیده بودم. امروز کتاب ایشان را نگاه می‌کردم چون من گاهی اوقات کتاب را که نگاه می‌کنم تا مسائل بعدی را هم مراجعه می‌کنم، تعجب کردم که مرحوم نائینی شرح مفصلی راجع به این حدیث دارند، البته مباحث حدیث شناسی را حسب القاعده ایشان ندارند اما راجع به این مسئله و راجع به این روایت بحث طولانی دارند و باز هم شاگرد ایشان به ایشان اعتراض کرده که این جمع روشن نیست.

علی ای حال در این نسخه ای که من دارم که چاپ قدیم است. تصادفاً چاپ جدید را هم داشتم، نمی‌دانم چه کسی برداشته گم شده، هر چه گشتم پیدایش نکردم. این چاپ من اذیت می‌کند، ایشان در صفحه ۱۴۳ از جلد ۱ در این چاپ قدیم دارد، حالا چاپ جدید را آقایان نگاه بکنند. در منیة الطالب آقا شیخ موسی خوانساری دارد:

الاول، ایشان نوشته:

أَنَّ مَنْ فَرَّعَ تَعَذَّرَ الْمَثَلُ مَا إِذَا أَسْقَطَ السُّلْطَانُ دِرَاهِمَ وَ رُجَّ غَيْرَهَا بِنَاءً عَلَى كَوْنِهَا مِثْلِيَا

بنا بر این که دراهم مثلی باشند

فَإِنَّ ذَلِكَ قَدْ يُوْجِبُ تَعَذُّرَ مَا أَسْقَطَهُ

ایشان در آن فرع تعذر مثل آوردند، نه در این مسئله ما که مثل در مثلی و قیمت در قیمی، یعنی این مسئله ای که ما هستیم بعد مسئله عکس المثل است. بعد تعذر المثل است. در آن جا آوردند، در مسئله بعدی هم نه، مسئله بعدیش آوردند مرحوم آقای نائینی.

فَإِنْ ذَلِكَ قَدْ يُوْجِبُ تَعَذُّرَ مَا أَسْقَطَهُ كَمَا إِذَا صَارَ عَزِيزُ الْوُجُودِ

می گوید مناسب با آن بحث است. ایشان با آن جا، آن بحث دیگر است.

و فِي غَايَةِ الْقَلَّةِ وَ قَدْ لَا يُوْجِبُ تَعَذُّرَهُ وَ هَذَا عَلَى قَسْمَيْنِ فَإِنَّهُ تَارَةً يَسْقُطُ عَنِ الْمَالِيَّةِ رَأْسًا وَ أُخْرَى تَنْقُصُ عَنْهَا كَمَا إِذَا كَانَ فَضَّةً أَوْ ذَهَبًا
اگر طلا و نقره باشد قیمتش. بعد ایشان دارد: فَإِذَا تَعَذَّرَ مَا أَسْقَطَهُ فَحُكْمُهُ حُكْمُ تَعَذُّرِ الْمَثَلِ فِي الْمَثَلِيَّاتِ وَ قَدْ تَقَدَّمَ أَنَّهُ، ان شا الله بحث تعذر مثل را جداگانه متعرض می شویم.

عرض کنم که آن وقت نائینی کاش که این جا اشاره می فرمودند، خیلی مناسب بود اشاره می فرمودند که در روایت معاویه ابن سعید هر دو عنوان آمده. چون ایشان دو تا عنوان گرفت، سقوط و نقص قیمت. حالا ایشان یک جوری گرفت کانه خود ایشان می فرمایند. کاش که ایشان می فرمودند که در روایت معاویه ابن سعید همین دو مطلب آمده، یکی سقطت او تغیرت، دیگه اشاره نفرمودند. ما تند تند یکمی می خوانیم و بعضی نکات را عرض می کنیم.

و أَمَّا لَوْ لَمْ يَتَعَذَّرْ إِذَا سَقَطَ عَنِ الْمَالِيَّةِ فَحُكْمُهُ حُكْمُ التَّلَفِ فَيَنْتَقِلُ إِلَى الْقِيَمَةِ نَظِيرَ الْجَمْدِ فِي الشِّتَاءِ

جمد یعنی یخ، یخی که در زمستان باشد یا برفی که در زمستان باشد

و الْمَاءِ عَلَى الشَّاطِئِ

مقداری آب در ساحل رودخانه یا ساحل دریا.

لَوْ اقْتَرَضَهُمَا فِي الصَّيْفِ فِي مَفَاذَةِ الْيَمَنِ وَ الْحِجَازِ مَثَلًا

و أَمَّا إِذَا لَمْ يَسْقُطْ عَنِ الْمَالِيَّةِ فَفِيهِ قَوْلَانِ

از ایشان تعجب است که توجه نکردند که روایت معاویه در هر دو یک جواب آورده، هم در سقوط و هم در تغییر. ایشان متاسفانه توجه نفرمودند.

قول بآنکه یرد مثل الدّراهم السّابقة أو عینها إذا كانت موجودة سواء كان منشأ تعلّق الضّمان بها العقود المضمنة كالبيع

عرض کردیم یک اصطلاح ضمان وقتی یک چیزی ما بازاء داشته باشد این را ضمان می گویند. به اصطلاح ضمن را از مثل ضم گرفتند یعنی بهش ضمیمه شده، یک چیزی باشد. دقت می فرمایید؟ و لذا خود بیع را عقد ضمانی می دانند. بیع صحیح را. الان کلام ما در بیع فاسد است. بیع صحیح هم عقد ضمانی. مراد از عقد ضمانی یعنی این. کتاب را در مقابل صد تومان می فروشد. این چون صد تومان قرار می دهد می شود ضمان. فقط یکی ضمان مسمی است و یکی ضمان حقیقی است. اگر قیمتش را حساب کردید ضمان حقیقی است، اگر آن چه که در عقد قرار داشت ضمان جعلی و اعتباری است. پس مراد ایشان از عقود مضمنه، یک ضمان ما داریم یعنی یک چیزی متعذر و تلف شد، بدهیم. این ضمان اصطلاحی ما است و یک ضمانی هم مطلق است. هر چیزی که ما به الازاء داشته باشد، مقابلش چیزی باشد ولو در عقد باشد. اصطلاحاً به این عقود مضمنه می گویند.

یکی از حضار: غیر مضمنه چیست؟

آیت الله مددی: مثل هبه.

پس عقود مضمنه داریم و عقود غیر مضمنه. کالبيع و القرض.

سواء كان منشأ تعلّق الضّمان بها العقود المضمنة كالبيع و القرض أم قاعدة الید و الإتلاف

ایشان و الاتلاف نوشته، کاش که ام می نوشت دیگه. چون در باب قاعده ید اتلاف نمی خواهد. اگر قاعده ید را قبول کردیم شما مال مردم را گرفتید پیش ما تلف شد، دزد برد. باز ضامن هستید اما قاعده اتلاف موردش اتلاف مال غیر است، نه تلف. قاعده علی الید مورد ضمانش تلف است. شما کتاب یک کسی را گرفتید بدون رضایت، یا در خانه شما بود دزد آمد برد، شما ضامنید. تلفش را ضامن هستید اما قاعده اتلاف، نمی خواهد کاری بکند. سنگ زدید شیشه مردم را شکاندید ضامنید. هر چیزی را اتلاف بکنید ضامنید لذا قاعده

اتلاف همین طور که ایشان نوشته العقود المضمنة أم قاعدة اليد أم قاعدة الاتلاف. قاعدتا باید ک أم می آورد. أم قاعدة اليد و الاتلاف

و قول بأنه يردّ الرائج إذا كانت مساوية للسابقة في الوزن و القيمة أو يردّ من غير الجنس بقيمة السابقة.

این را من الان ندیدم که يردّ من غير جنس، مثلا پتو بدهد به اندازه آن ده هزار درهم

البتة عرض کردم ایشان بحث کلی می فرماید لکن در روایاتی که ایشان بعد می آورد این جور نیست.

و بالجملة لو نقصت قيمة السابقة فالمشهور على أن نقصان القيمة ليس مضمونا

این را من عرض کردم در جواهر هم دارد من فعلا نسبت مشهور، دیروز هم عرض کردم، نسبت مشهور نمی توانم بدهم اما این مطلب

هست، آقای خوئی هم عقیده شان همین بود که اگر پول پایین آمد همان پول قبلی حساب است. همان عدد حساب است ولو قیمتش کم

شده باشد.

الان هم قبل از درس یک آقای سوال کرد که عمل اصحاب، عرض کردم احراز عمل هم مشکل است. الان هم این جا همین طور است.

من به شما عرض بکنم که مشهور این است الان فعلا نمی توانم عرض بکنم. مثلا کلینی آن روایت را دارد که قیمت رایج، اصلا کلینی

فقط همان روایت را آورده.

یکی از حضار: گاهی نقص قیمت در حکم تلف است.

آیت الله مددی: حالا به هر حال در روایت معاوية ابن سعيد سقطت أم تغیرت. هر دو بالاخره آمده. دیگه نمی خواهد گاهی گاهی فکر

بکنیم. در روایت معاوية هر دو آمده، تصریح دارد. سقطت، در آن روایت یونس اسقطه السلطان. آن جا اسقاط بود، این جا سقطت أو

تغیرت.

فالمشهور على أن نقصان القيمة ليس مضمونا و ذهب بعضهم إلى أنه مضمون فلا بدّ من ردّ ما يساوي القيمة السابقة فيردّ من الرأجة لو

كانت في الوزن و القيمة مساوية للسابقة كما قد يتفق نادرا أو من غير الجنس لو كان بينهما تفاوت حتى لا يلزم الربا

از جنس دیگر بدهد تا ربا نشود. نادر یعنی کم می شود.

یکی از حضار: انداز هم بین اسقاط است.

آیت الله مددی: انداز نداریم، انداز در باب ظرف است. نه آن نیست. یعنی ایشان می گوید سلطان سکه را عوض کرده، گفته با سکه قبلی معامله نکنید لکن قیمت هایش یکی است. این سکه ضرب جدید با ضرب قدیم یکی است. لکن فقط عوض کرده، گفته با آن سکه ای که اسم خلیفه قبل هست معامله نشود. با این سکه ای که اسم من هست معامله بشود اما قیمتش یکی است، قیمتش را فرض کنید و مقدار وزن طلا و نقره اش هم یکی است. لکن می گوید در بازار، ایشان می گوید نادرا این طور می شود و إلا غالبا کم و زیاد می شود. این نادرا ایشان این است.

و منشأ الاختلاف اختلاف الأخبار فی المسألة ففی مکاتبة یونس إلی أبی الحسن الرضا ع

یکی از این روایات را نقل می کند

أنه کان لی علی رجل عشرة دراهم و أن السلطان أسقط تلك الدراهم و جاءت بدراهم أعلى من تلك الدراهم الأولى و لها اليوم وضيعة فأی شيء لی علیه الأولى التي أسقطها السلطان أو الدراهم التي أجازها السلطان فكتب ع لك الدراهم الأولى

و عن العباس بن صفوان

عرض کردم در وسائلی که ما داریم که چاپ آقای ربانی است هم همین طور است. عباس ابن صفوان. معلوم می شود مرحوم نائینی هم، چون نائینی خودشان وسائل عین الدوله را استفاده کردند، چاپ سنگی قدیم، اصطلاح معروفش به عین الدوله است. وسائل عین الدوله را استفاده رکدند. این معلوم می شود که در آن نسخه وسائل عین الدوله هم عباس ابن صفوان بوده چون این وسائل ایشان زمان مرحوم نائینی نبوده. معلوم می شود در آن نسخه آن زمان هم عباس ابن صفوان بوده است.

و عرض کردیم در خود تهذیب الان عباس عن صفوان است، و ظاهرا همین هم درست است. بعید است عباس ابن صفوان باشد.

قال سأله معاوية بن سعيد عن رجل

بعد روایت معاویة ابن سعید را آورده

.....
هذا مدرک المشهور و مدرک غیرهم مکاتبه أخرى من یونس قال کتبت إلى الرضاع

همانی که می گوید تنفق، دیگه ایشان تاریخش و خصوصیاتش را نفرموده. آن مکاتبه دیگری که ایشان می گوید این همینی است که در کافی آمده است. این مکاتبه اولی در فقیه آمده است. فقیه یک چیز اختیار کرده و کلینی یک چیز دیگری اختیار کرده. این را من عرض کردم باز هم تحلیل شیخ را خدمتان عرض کردم، اوائل قرن چهارم دو تا از بزرگان ما دست به تنقیح و تصحیح روایات زدند. یکی کلینی و یکی ابن الولید. ظاهرا کلینی این را قبول کرده است. تنفق بین الناس. ابن الولید آن را قبول کرده، الدراهم الاولی. شیخ صدوق هم کلام استادش را گرفته است. و به نظر من این مشکل را بیشتر می کند.

علی ای حال به نظر من این روایت مشکلات کلی دارد، حالا انصافا بینی و بین الله چون ما روی واقعیت حساب می کنیم خیلی به نظر من روایت مشکل دارد. این باید یک چیز دیگری باشد.

بعد می فرماید به این که:

و فی الوسائل عن الصدوق أن الحَدِثِینَ مُتَّفَقَانِ غَیْرَ مُخْتَلَفِینِ

البتة عن الصدوق عن ابن بابویه، ابن بابویه را انداخته، مرحوم صدوق از استادش نقل می کند.

آن وقت مرحوم صدوق آن جمعی را که من خواندم ایشان دارد.

فمن كان له عليه درهم بنقد معروف فليس له إلا ذلك النقد و متى كان له درهم بوزن معلوم بغير نقد معروف فإنما له الدرهم التي تجوز بين الناس

و نحن نقول مع قطع النظر عن الأخبار و إمكان الجمع بينها و عدمه أن مقتضى القاعدة عدم الفرق بين الصفات الداخلية و الخارجية في الضمان إلا إذا رجعت الصفة الخارجية إلى تفاوت الرغبات

مراد ایشان از صفت خارجیة مثلا سکه، سکه به اسم این خلیفه است یا به اسم آن خلیفه. به اسم این سلطان است یا دیگری.

أى القيمة السوقية من غير فرق بين أن يكون الموصوف بها مضمونا بالعقد أو باليد و الإلتلاف فإن الأوصاف وإن كانت تابعة و لم تدخل تحت اليد و العقد مستقلا إلّا أنّها تدخل تحتها للشرط الضمنى أو الصريح كما فى باب العقود أو تبعا كما فى باب اليد و نحوه

يعنى اين خصوصيات هم هست، اگر شما ده هزار درهم که مثلا درهم ناصر الدين شاهى بود گرفتيد، حالا زمان پسر ايشان مظفر الدين شاه است. چون سکه جديد زده است. اين وقتى مى گويد ده هزار درهم، يعنى کانما ايشان مى گويد شرط مى کند. ده هزار درهم ناصر الدين شاهى مثلا. بعد آن يکى که مى آيد مى گويد نه، کانما شرط مى کند ده هزار درهم فعلى يعنى به عنوان اين صفاتى که ذاتى نيست و لکن وارد مى شود در خود عقد. جزء عقد قرار مى گيرد و اتفاق روى آن ها مى شود.

و مجرد كون الوصف خارجيا كرواج السلطان الموصوف به

مثل اين که سکه سلطان باشد. اين درست است و وصف خارجى است

لا يوجب خروجه عن تحت الضمان فإن الرواج نظير كون المال فى محل كذا أو زمان كذا التى بها يتفاوت مائىة الأموال بل لا شبهة أن الاعتبار ليس بذات النقد من حيث هو بل برواجه عند الناس

عرض کردم شايد مراد مرحوم نائينى اين باشد که در باب نقد و سيله مبادلہ مطرح است. در باب پول و سيله پول است، پول به عنوان کالا نيست، يکى از علامات اقتصاد ضعيف اين است که با پول معامله کالا بکنند. پول به عنوان کالا نيست، پول به عنوان و سيله و ابزار است. آلت اندازه گيرى و سيله اندازه گيرى و سيله تسهيل نقل و انتقال است چون بدون آن نقل و انتقال مشکل است.

بل برواجه عند الناس يعنى ابزار بودن و سيله بودن، آلت مبادلہ قرار گرفتن

و هذا بنفسه خصوصية فى المال من غير جهته السوقية و تفاوت الرغبات

اين خودش يک عنوانى است، سکه اى زمان اين پادشاه و سکه اى زمان آن پادشاه، زمان اين خليفه، زمان آن خليفه.

فإن كل صفة وإن رجع دخلها فى الموصوف فى الحقيقة إلى الرغبة التى بها يتغير سعر السوق

اگر منشا اختلاف رغبات است، درست هم هست، مثل کتابه العبد.

مثلا عبدی را می خواهد بخرد که نوشتن بلد باشد یا نباشد. قرائت قرآن داشته باشد یا نداشته باشد، صوت خوب داشته باشد که اذان بگوید یا نداشته باشد. این نکات اگر چه تاثیر دارد که در رغبات تاثیر دارد

إِلَّا أَنَّهُ لَا شَبْهَةَ أَنَّ فِي مَقَامِ الْإِعْتِبَارِ فَرْقًا بَيْنَ الرَّوَّاجِ أَوْ كَوْنِ الْمَالِ فِي مَحَلِّ كَذَا وَ زَمَانِ كَذَا وَ بَيْنَ الْقِيَمَةِ السَّوْقِيَّةِ

خود ارزش بازار یک چیز است و اما این که این نکته که حالا مثلا این پول به عنوان پول رایج نیست، پول هست، در موزه ها نگه می دارند. مثل این پول هایی که هست اما رایج نیست، آن جا تبدیل به کالا می شود.

فعدم التزامنا بضمان زيادة القيمة السوقية لا يلزم الالتزام بعدم ضمان الرواج

اگر ما گفتیم اعتبار به قیمت بازار است معنایش این نیست که رواج اعتبار

و صفة كونه في محل كذا هذا ما تقتضيه القاعدة

یعنی باید روی این حساب بکنیم، نه فقط قیمت را حساب بکنیم. رواج و عدم رواج را حساب بکنیم.

و أما جمع الصدوق فحاصله ظاهرا أنه لو كان الدراهم السابقة بقيمة الدراهم الرائجة فله الدراهم السابقة و إلا فله الدراهم اللاحقة و لا يخفى أن هذا التفصيل لا يظهر من الأخبار

اما ظاهرا صدوق مرادش این نبود. ظاهرا صدوق مرادش این بود که اگر چه به پول ارزش پیدا نمی کند اما به صورت کالا حساب می شود. ظاهرش نظر صدوق این بود.

بل مفروض السؤال أن السابقة ساقطة عن درجة الاعتبار و إن لم يخرج عن القيمة لكونه ذهباً أو فضة و جمع الشيخ بين الأخبار

آن وقت متعرض جمع شیخ می شود لکن دقت بکنید جمع شیخ را اجمالاً نقل کرده است. عین عبارت شیخ را نیاورده که ما دیروز خواندیم.

بحمل ما ينفق بين الناس على معنى قيمة ما كان ينفق و حمل الدراهم الأولى في الخبرين على قيمة الدراهم الأولى و حاصل جمعه أنه ليس له الدراهم الرائجة و إنما له قيمة الدراهم السابقة و هذا أيضا خلاف ظاهر كل من الطائفتين

انصافا جمعی را که شیخ گفته حرف بدی نیست، مشکل این است که انصافا خلاف ظاهر کل من الطائفتین

فإن ظاهرهما عين الدرّاهم السّابق أو ما ينفق فالصّواب أن يجعل الطّائفتين من قبيل الإطلاق و التّقييد

ایشان با یک نکته لفظی مسئله را حل می کند و آن این که فإن قوله ع الدرّاهم الأولى مطلق من حيث ضمّ تفاوت السكّة و عدمه إليها

و قوله ع لك أن تأخذ منه ما ينفق بين الناس مقيد له أي تأخذ الدرّاهم الأولى بقيمة ما ينفق

من هم هنوز باز نفهمیدم ایشان چه می خواهد بگوید مرحوم نائینی. این هم برای ما روشن نشد. اگر این شد جمع شیخ طوسی است.

الدرّاهم الاولى بقيمة ما ينفق. شبیه جمع شیخ طوسی است. به ذهن من همین طور آمد، می گوید نفهمیدم. چون من خیلی مقیدم و نسبت

نمی دهم. بحث هم نمی کنم احتمال احتمال را حالش را نداریم.

علی ای حال آن چه که به ذهن بنده سراپا تقصیر می آید ظاهرش این باشد که، نفهمیدم ایشان مرادش چیست، اگر آن چه که من دیروز

عبارت شیخ را معنا کردم این هم احتمالا همان جمع شیخ طوسی است.

به هر حال فعلا این عبارت یک مشکل فنی دارد یعنی انصافا خالی از مشکل نیست. به هر حال من نفهمیدم مرحوم آقای نائینی قدس

الله نفسه الدرّاهم الاولى بقيمة ما ينفق، مراد ایشان دقیقا چه باشد از این عبارت. یعنی با قیمت امروز حسابش بکنند مثلا.

مرحوم آقای آقا شیخ موسی خوانساری که مقرر ایشان است یک حاشیه هم ایشان این جا زده است و لا يخفى أن هذا خلاف ظاهر قوله

لك أن تأخذ منها ما ينفق بين الناس. فإن ظاهره استحقاق الاخذ من الدرهم الرائج فالطائفتان متباينتان

یعنی اطلاق و تقیید نیست، چون مرحوم نائینی اطلاق و تقیید گرفتند.

فإما تطرحان و يرجع الى القواعد العامة المقتضية لضمان نقص السكّة و إما يطرح خصوص ما يدلّ على استحقاقه للرّائج یعنی آنی را که

کلینی قبول کرده است. یا هر دو را طرح بکنیم، آنی که صدوق و کلینی قبول کردند یا آنی که کلینی قبول کرده طرحش بکنیم.

و إما يطرح كما اختاره العلامة و صاحب الحقائق و إما لضعف سنده أو لحمله على التّقية و حيث إن المسئلة مشكّلة فالاحتياط بالصّح

طريق التّخلص. به قواعد عامه هم برنگردیم، مصالحه بکنند، با همدیگر سر قیمت جدید مصالحه بکنند.

این هم خلاصه نظری که یعنی مرحوم آقای نائینی که مفصلا وارد این مسئله شده گفتیم کلام ایشان هم به طول و تفصیل خوانده بشود حالا که در مسئله است.

انصاف قصه همین مطلبی را که مرحوم آقای نائینی فهمیدند. آن وقت نکته فنی باید باشد. من فکر می کنم ما ها این که هی اطلاق و تقیید و متباینان و جمع به تخصیص و اینها، فکر می کنم خیلی فنی نباشد. اولاً دقت بکنید این که مرحوم شیخ این طوری جمع می کند اگر مراد شیخ همین باشد. من فکر می کنم شیخ رضوان الله تعالی علیه. من فکر می کنم این مسئله به این مقداری که ما در روایت می خوانیم و قرض دادیم نیست. چون یک مسئله اجتماعی است اصلاً. این هم که مرحوم ایروانی می گوید یشتیره السلطان، این اشاره به همین وضع اجتماعی است یعنی اگر بنا شد که سلطان بیاید بگوید آن سکه دیگه رایج نیست و آن سکه را معامله نکنید، این این نیست که مثلاً یونس ابن عبدالرحمن بگوید من ده هزار درهم از کسی می خواهم. مردم میلیون ها درهم دارند. اصلاً به این مطلب توجه شده؟ اصلاً این مطلب جای اطلاق و تقیید ندارد. شاید نظر مرحوم شیخ این بوده که در آن زمان این متعارف بوده، بحث فقط پول قرض من و اینها نیست. حالا شیخ خیال کرده که فقط بحث این است که من قرض دادم چکار بکنم؟ بحث سر این نیست. وقتی سلطان می آید می گوید آن پولی که سکه مال فلان پادشاه است با آن معامله نکنید، با سکه ای که مال من است معامله بکنید. خب بلا شکل مردم در معامله هایشان، مخصوصاً در آن زمان که بانک هم نبود. در خانه هایشان میلیون ها درهم داشتند، یعنی صحبت یک درهم و دو درهم و این حرف ها نیست. هزاران درهم داشتند، خوب دقت می کنید؟ به نظر من این علمای ما این قسمت را مرحوم نائینی توجه نکردند. این همان نکته ای است که ما اول واقع گرایی را داریم.

خب در این جا چکار می کردند؟ شاید شیخ نظرش این بوده، این بحث اطلاق و تقیید نیست، مخصوصاً ایشان در بغداد بوده، بغداد ثقل دنیای اسلام بود، اقتصاد دنیای اسلام در بغداد بود. عرض کردم واقعاً بغداد در آن زمان دنیا بود، اصلاً دنیای کوچک بغداد بود. بغداد شهر بود. و این کار هم اگر می شد در همان بغداد می شد. خلیفه در بغداد بود دیگه، یک پولی را اسقاط می کرد و این مسئله فقط

.....
مسئله ده هزار درهم و لی علی الرجل عشرة آلاف درهم و اینها نیست که، بحث اطلاق و تقیید هم نیست که مرحوم نائینی از راه لفظی وارد می شود. این یک واقع اجتماعی بوده.

یکی از حضار: آیا خصوص قرض است؟ خوف از ربا دارد

آیت الله مددی: در این جا الان چه ربطی به ربا دارد؟ قیمت خود این است.

یکی از حضار: این استقرضه اگر بالا و پایین برود می شود ربا دیگه

آیت الله مددی: بله یجر منفعة، الان بحث جر منفعت نیست. ایشان می گوید از جنس غیر خودش بدهد ربا پیش می آید، مثلاً ده هزار درهم بوده، هفت هزار درهم رایج بدهد ربا می شود در صورتی که قیمتشان یکی باشد. این جا اصلاً یک مسئله اجتماعی مهمی است. ایشان می گوید اگر می خواهید ربا نشود پتو بدهد، به جای ده هزار درهم پتو بدهد. خب این که حل مشکل اجتماع را که نمی کند.

این جا امام می خواهد بفرماید نه، چون این خودش مال است، خودش معیار مالیت است. وزنش محفوظ است، این جا دیگه ربا لازم نمی آید چون این وسیله مالیت است. این وسیله مالیت اعتبارش به سلطان است. یعنی اگر سلطان عوض می کرد می خواستند بروند. به قول ایشان یشتیه السلطان. یکی از مصادیقش هم خود سلطان باشد. حالا سلطان هم نخرد. بالاخره مردم چه می کردند، قرض هم در کار نباشد. دقت می کنید؟ آیا این تصورش این بوده که چون قرض است من ده هزار درهم بوده، الان اگر هفت هزار درهم بگیرم این می شود ربا. لکن این واقعا تصور مشکلی است این تصور. چرا؟ اولاً صحبت این است که قبل از این که ربا و قرض و اینها باشد تصور خارجی چه بوده، حالا ما کار به قرض نداریم. یک پولی را سلطان یا قیمتش را پایین آورد و یا اسقاط کرد، بالاخره این نبوده که فقط مبتلا به امر یونس ابن عبدالرحمن باشد. این امر اجتماعی است، خودش امر اقتصادی است دیگه. مردم با این پول چکار می کردند؟ تا بعد ببینم در باب ربا آیا ربا لازم می آمد یا نمی آمد لذا من فکر می کنم در روایت باید تامل بیشتری بشود.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين